

دسته‌بندی‌های شیعیان در عصر صادقین علیهم‌السلام

سعید شفیعی*

چکیده

در عصر صادقین علیهم‌السلام دست کم پنج شاخه فکری در میان شیعیان وجود داشت: ۱. شیعه سیاسی و مردمی: تبری از خلفای پیش از امام علی علیه‌السلام و طبعاً از عثمانیه، و انتظار بازگشت و تغییر اوضاع به نفع خاندان پیامبر که در عقاید رجعت و مهدویت ظهور می‌کرد، از معتقدات این شاخه از تشیع بود. ۲. فقیهان معتدل: گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان فقیه، همچون ابان بن تغلب، زراره و ابوبصیر که دیدگاهی معتدل و محتاط با قضایا داشتند. ۳. متکلمان شیعه: افرادی همچون قیس ماصر، هشام بن حکم و مؤمن در این گروه جای می‌گیرند. ۴. غالیان: افرادی نظیر مغیره بن سعید، بیان بن سمران، و مهم‌تر از همه، ابوالخطاب اسدی از جمله غالیان معروف می‌باشند که در این دوران فعالیت می‌کردند. ۵. مفوضه یا غلات درون گروهی: به باور این افراد، ائمه علیهم‌السلام تمام کارهایی را که باید خدا انجام دهد انجام می‌دهند، با این تفاوت که قدرت خدا اصلی است و قدرت آنها تبعی.

کلیدواژه‌ها: شیعه، تشیع، صادقین.

مقدمه

شناخت شاخه‌ها و دسته‌بندی شیعیان و راویان، و افکار و معتقدات هر دسته، برای شناخت فضای صدور و زمینه‌های پیدایش روایات شیعه، و علل تضعیف برخی راویان بزرگ، و مهم‌تر از همه، تشخیص روایات صحیح از سقیم، اهمیت بسزایی دارد. با وجود این، در میان کتب فراوانی که درباره پیدایش تشیع و سیر تاریخی آن پدید آمده، هیچ اشاره‌ای به این مبحث نشده است. تنها، استاد محقق دکتر سید حسین مدرسی در برخی کتب خویش (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، فصل دوم، ص ۶۷، ۱۲۰، ۱۳۰ و ...) به صورت پراکنده به برخی از شاخه‌های موجود از دوران امویان اشاره کرده و برخی از اعتقادات آنان را برشمرده است. ما با حفظ امانت از ایشان، و افزودن شاخه‌ها و عناوین نو، و نیز مصادیق جدید و بعضی استدلالات لازم، به شاخه‌های شیعه در دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام اشاره می‌کنیم. بر این اساس، به نظر می‌رسد در این زمان دست‌کم پنج شاخه فکری در میان شیعیان وجود داشت. در ذیل به بررسی شاخه‌های مزبور به ترتیب سیر تاریخی آنها می‌پردازیم:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تال جامع علوم انسانی

۱. شیعه سیاسی و مردمی

گرچه تشیع در قالب حرکتی ضد عثمان آغاز گردید، اما دامنه اعتراضات به تدریج به دو خلیفه نخست نیز کشیده شد. به باور بسیاری از شیعیان (عمدتاً شیعیان کوفه) تاریخ بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار نوعی انحراف گردید. در این نگاه، خلافت عثمان و پس از آن حکومت بنی امیه چیزی جز نتیجه منطقی همان انحراف نخستین نبوده است. در خبری از ابوحنیفه نقل شده است که وی به امام صادق علیه السلام گفت: بیش از ۱۰ هزار نفر از مردم کوفه اصحاب

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را لعن می‌کنند، اگر ممکن است آنان را از این کار باز دارید. امام فرمود: آنها حرف مرا نمی‌پذیرند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۲۲۰) این نقل نشان می‌دهد که در آن دوره هنوز بسیاری از شیعیان کوفه به لزوم اطاعت از امام آشنا نبودند.

البته، موضع امام باقر علیه‌السلام در قبال مسئله دو خلیفه اول به درستی مشخص نیست. ابن سعد به نقل از جابر روایت می‌کند که امام باقر علیه‌السلام سب دو خلیفه اول را شیوه اهل بیت نمی‌دانست و دوستی و استغفار برای آنان را توصیه می‌فرمود. (ابن سعد، بی‌تاج، ۵، ص ۳۲۱) مزنی و ذهبی نیز روایاتی با مضامین مشابه نقل کرده‌اند. (همان، ج ۲۶، ص ۱۴۰ و ۱۴۱/ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۰۲) برخی از کوفیان معتقد بودند که امام باقر علیه‌السلام رأی حقیقی خود را در این باره پنهان می‌کرد. (لالانی، ۲۰۰۴، ص ۱۱۹، به نقل از: رجال کشی) از سوی دیگر، روایاتی از آن حضرت در مقابل روایات اهل سنت وارد شده که علامه مجلسی بیشتر آنها را نقل کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۰، ص ۳۸۰-۳۸۴) برخی شیعیان، تقیه را در این موارد برای ائمه علیهم‌السلام جایز نمی‌دانند و این‌گونه روایات را کذب و جعل می‌دانند. (نستری، ۱۳۶۷، ص ۳۸۰ و ۳۸۱)

کتاب سلیم بن قیس کهن‌ترین کتاب شیعی است که به دست ما رسیده. گرچه مطالب این کتاب دستخوش تغییرات بسیاری شده، اما هسته اصلی آن به مقدار زیادی دست نخورده باقی مانده است که به یقین تحریر فعلی آن مربوط به دوره هشام بن عبدالملک (حکومت ۱۰۵-۱۲۵ ق) و سال‌های پایانی حکومت اوست. روایات جابر جعفی، محدث سرشناس کوفی در اواخر دوره اموی نیز می‌تواند به عنوان گزارشی از عقاید و گفتمان این مکتب شیعیان کوفه در آن زمان تلقی شود. وی از جمله کسانی است که به عقیده رجعت متهم شده و علی علیه‌السلام را «دابة الارض» می‌دانسته است. (عقیلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۹۴) اعتقاد به دابة الارض بخشی از عقیده به رجعت است که وی و بسیاری بدان متهم شده‌اند. جابر مدعی بود

پنجاه هزار حدیث می‌داند که برای احدی نقل نکرده است. به همین دلیل و نیز به دلیل اعتقاد به رجعت، وثاقت وی مورد اختلاف رجالیون اهل سنت است. (ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ج ۱، ص ۳۷۹)

عقیده به رجعت - اعتقاد به اینکه امام علی و اولاد مظلومشان روزی باز خواهند گشت و از دشمنانشان انتقام خواهند گرفت - که سوابق مشابهی در تفکرات پیش از اسلام و در باورهای فرقه کیسانیه نیز داشت، یکی از تفکرات شیعی این زمان محسوب می‌شود. پیش از این زمان، این عقیده به رشید هجری نسبت داده شده است. حیب بن صهبان نقل می‌کند: رشید هجری به علی علیه السلام گفت: شهادت می‌دهم که تو دابة الارض هستی، و علی علیه السلام او را به سختی نکوهش کرد. (همان، ج ۲، ص ۵۲)

تبری جستن از خلفای پیش از امام علی علیه السلام از ویژگی‌های عمده این شاخه از تشیع کوفی است که در روایات جابر جعفی نیز دیده می‌شود. وی همچنین به ششم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله متهم شده است. (عقیلی ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۱۹۳/ ابن حبان، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۵/ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۰ ق، ج ۲، ص ۴۳) هرچند روایاتی هم از وی نقل شده که خلاف آن را ثابت می‌کند، ولی آنها عمدتاً علیه شیعه و برای تضعیف مواضع و احتجاجات آنان جعل گردیده، نه آنکه جابر را تبرئه کنند. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۰) نقل‌های زیادی نیز از جابر درباره اندیشه مهدویت وجود دارد که بازتاب آمال و آرزوهای جامعه شیعه در اواخر دوره اموی، برای بازگشت اوضاع به نفع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. در برخی روایات از فردی به نام «قائم» که انتقام‌گیرنده شیعیان از خاندان اموی است، نام برده شده، و حتی گاهی این منتقم، امام باقر علیه السلام خوانده شده است. (نعمانی، ۱۴۲۲ ق، ص ۳۱۱ و ۳۱۲، باب «ما جاء فی ذکر جیش الغضب»)

به طور کلی عقاید شاخه مردمی تشیع کوفی در اواخر دوره اموی را می‌توان

در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. تأکید بر دوستی علی علیه‌السلام و فرزندان ایشان با جهت‌گیری به سمت شاخه حسینی؛

۲. تبری از خلفای پیش از امام علی علیه‌السلام و طبعاً از عثمانیه؛

۳. انتظار بازگشت و تغییر اوضاع به نفع خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در عقاید رجعت و مهدویت ظهور می‌کرد؛

۴. طرز تفکر ساده و بدون پیچیدگی‌های کلامی در مباحث؛

۵. تعداد امامان ستمگر هنوز از دوازده نفر (اعتقاد کوفیان) تجاوز نکرده بود. این

دوازده نفر عبارت بودند از: دو خلیفه اول، عثمان، معاویه، فرزندش یزید، و هفت نفر از نسل حکم بن ابی العاص که اولین آنها مروان بود. (سلیم بن قیس، بی‌تا، ص ۲۱۲)

۶. هنوز عقیده‌ای که امامان را پس از انبیا علیهم‌السلام برتر می‌داند، شکل نگرفته بود

و گفته می‌شد که سروران بهشت از اولاد عبدالمطلب عبارتند از: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم،

علی علیه‌السلام، برادرش جعفر، عمویش حمزه، حسن و حسین علیهم‌السلام، فاطمه علیها‌السلام، و

مهدی علیه‌السلام. (همان، ص ۳۸۰ / مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰-۱۲۲)

۲. فقیهان معتدل

شاخه دیگر در این زمان گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان فقیه شیعه بودند که

دیدگاهی معتدل و محتاط با قضایا داشتند و در متن تعاملات فرهنگی و علمی آن

روزگار حضور پیدا می‌کردند. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۶۷) اینان، در نظر شیعه یا

اهل سنت، به دروغ یا غلو در عقایدشان متهم نشده‌اند و تنها به تشیع آنها تصریح شده است.

راوی بزرگ شیعه، ابان بن تغلب (ت ۱۴۱ ق) را می‌توان نماینده این شاخه از

تشیع دانست. وی چنان شأن و منزلتی در میان شیعه و اهل سنت داشت که وقتی وارد مدینه می‌شد، حلقه‌های درسی به دور او گرد می‌آمدند و ستونی که پیامبر ﷺ بر آن تکیه می‌زدند، برای نشستن او خالی می‌شد. (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۱) این امر نشان دهنده تعامل گسترده ابان با روایان و محدثان اهل سنت است. ابان دانشمندی است که در همه رشته‌های علوم اسلامی از قبیل قرائت، فقه، لغت و نحو سمت استادی داشته و نماینده شیعیان آن زمان به شمار می‌رفته است. دانشمندان اهل سنت نیز روایات ابان را پذیرفته‌اند و اذعان دارند که وی اهل غلو نبود و بدعتی در دین ایجاد نکرد؛ زیرا متعرض شیخین نمی‌شد، بلکه تنها علی علیه السلام را برتر از آن دو می‌دانست. (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۵)

از دیگر روایان شیعی متعلق به جامعه معتدل شیعی در اواخر دوره اموی می‌توان به ابن ابی یعفور عبدی (ت ۱۳۱ق) اشاره کرد. از همان زمان حضور امامان، در جامعه شیعی گرایش‌هایی وجود داشته که با طرز تفکر و اعتقاد سنتی شیعه در مورد امامان خویش در تضاد بوده است. بسیاری از شیعیان برای امامان، تنها نوعی مرجعیت علمی قابل بوده و با نسبت دادن صفات فوق بشری به ائمه علیهم السلام مخالف بودند. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴) آنها امامان علیهم السلام را «علماء ابرار» (دانشمندانی پرهیزگار) می‌دانستند، ولی اطاعت از امام را به عنوان امام و رهبر اسلام لازم می‌دانستند و فرمانبردار محض ائمه علیهم السلام بودند.

ابن ابی یعفور از مهم‌ترین این افراد و از نزدیک‌ترین یاران امام صادق علیه السلام بود که در لسان آن حضرت با توصیفات نادری ستایش شده است. زید شحام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «هیچ کس را نیافتم که حرف مرا بپذیرد و امر مرا اطاعت کند و در مسیر اجدادم گام بردارد، مگر این دو مرد: عبدالله بن ابی یعفور و حمران بن اعین. خدا آنان را رحمت کند که شیعیان مؤمن و خالص ما

هستند و نام آنها نزد ما، در کتاب اصحاب یمین، که خدا به پیامبرش داد، آمده است. (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۴۱۸) در مناظره‌ای که میان او و معلی بن خنیس در گرفت، معلی گفت: اوصیا پیامبرند، و ابن ابی یعفور آنان را با عنوان «علماء ابرار اتقیاء» خواند. امام صادق علیه‌السلام در تأیید وی، از کسانی که ائمه علیهم‌السلام را پیامبر می‌دانند برائت جست. (همان، ص ۵۱۵) اشعری، از فرقه‌ای به نام «یعفوریه» نام برده است که بر خلاف غلات، منکران امامت را کافر نمی‌شمردند. (اشعری، علی بن اسماعیل، ۱۹۸۰ م، ص ۲۲)

مرحوم بحرالعلوم در رجال خود از شهید ثانی نقل می‌کند که بسیاری از اصحاب ائمه علیهم‌السلام و شیعیان متقدم، آنها را تنها علماء ابرار می‌دانستند و حتی قایل به عصمت آنان هم نبودند، و با این حال، ائمه علیهم‌السلام آنان را مؤمن و عادل می‌دانستند (بحر العلوم، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۲۰)؛ نظری که برخی متکلمان شیعی دوره های بعد، از جمله ابوجعفر محمد بن قبه رازی، از دانشمندان و متکلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود بوده و آرای او مورد توجه و استناد دانشمندان شیعی پس از وی بوده است (علامه حلی، ۱۴۱۷ ق، ص ۲۴۳) نیز از آن پشتیبانی کرده‌اند. وی امامان را تنها دانشمندان و بندگانی صالح و عالم به قرآن و سنت می‌دانست و منکر دانایی آنان به غیب بود. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۸، ص ۳۳، به نقل از: کشف القناع، ص ۲۰۰) با وجود این، مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعه علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت. (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ص ۲۰۷) گویا نوبختیان نیز در برخی امور مربوط به ائمه علیهم‌السلام همچون: معرفت امام به همه زبان‌ها، علم غیب و علم به ضمائر مردم، و معجزات امام، نظرات موافقی با شیعیان عصر خویش نداشته‌اند. (مفید، ۱۴۱۴ ق، «الف»، ص ۶۷-۶۹) گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسائل فقهی مانند سایر فقهای آن اعصار به

اجتهاد آزاد شخصی (رای) یا قیاس عمل می‌کنند. این نظر نیز مورد پشتیبانی و

قبول گروهی از محدثان قم بود. (مفید، ۱۴۱۴ ق، «ب»، ص ۳۶)

اما در زمان شیخ مفید، تنها اقلیتی از علمای شیعه، عصمت ائمه علیهم‌السلام را انکار

می‌کردند (مفید، ۱۴۱۴ ق، «الف»، ص ۱۳۵) و بحر العلوم تنزیه مخالفان عصمت را تنها

مخصوص به آن زمان می‌داند و در دوران بعدی جایز نمی‌شمارد. (بحر العلوم، ۱۳۶۳،

ج ۳، ص ۲۲) برخی دیگر از مهم‌ترین اعضای این گروه را می‌توان چنین برشمرد:

برید بن معاویه عجللی، زرارة بن اعین، ابوبصیر ایث بن بختری مرادی، ابوبصیر

یحیی بن قاسم اسدی، محمد بن مسلم، حمران بن اعین، جمیل بن دراج، ابان بن

عثمان، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان، عبدالله بن بکیر شیبانی، عبدالله بن

مسکان و معاویه بن عمار دهنی. بسیاری از این افراد جزو اصحاب اجماع هستند

که بر علم و فقاہت آنان تصریح شده است: (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۵۰۷ و ۶۷۳) و

چهار نفر از ایشان نیز از شیعیان مورد علاقه امام صادق علیه‌السلام بودند: برید، زراره،

ابوبصیر* و محمد بن مسلم. آن حضرت این چهار نفر را با تعبیراتی همچون:

«زنده کننده یاد اهل بیت علیهم‌السلام»، «حافظان دین»، «امینان پدرم علیه‌السلام» و «سابقین» یاد

می‌کرد. (همان، ج ۱، ش ۲۱۷، ۲۱۹ و ۲۲۰) حتی اخباری از این زمان درباره اختلافات

میان غلات و شیعیان مورد علاقه امام صادق علیه‌السلام وجود دارد و شیعیان غالی آن

دوره که متمثل در ابوالخطاب و پیروانش بودند، از این چهار نفر نفرت داشتند، تا

آنجا که جمیل بن دراج می‌گوید: ما اصحاب ابوالخطاب را از بغض آنها نسبت به

این چهار نفر می‌شناختیم. (همان، ص ۳۴۹) چنان‌که در اسناد روایت ذم زراره،

محمد بن مسلم، و ابوبصیر تأمل کنیم، در می‌یابیم که بسیاری از اسناد این روایات

از طریق جبرئیل بن احمد از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی نقل شده (خریبی،

* در برخی نقل‌ها، به جای ابوبصیر، «ابو جعفر احوول» آمده است. (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ش ۲۱۵؛

۱۴۱۳ ق، ج ۸، ص ۲۴۲-۲۵۲) که اولی مجهول، و محمد بن عیسی توسط شیخ طوسی تضعیف، و در زمره کسانی که از غلات خوانده شده‌اند، قرار گرفته است. (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ص ۲۱۶) مرحوم آیت‌الله خویی رحمته‌الله نیز در این موارد به مجهول بودن جبرئیل، و ضعف اسناد این روایات توجه داده است. (خویی، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۲۴۲-۲۵۲؛ ج ۱۸، ص ۲۶۹؛ ذیل عنوان این راویان) همچنین محمد بن بحر رهنی نرمائسیری در این اسناد است که کشتی به غالی بودن وی تصریح کرده است. (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۳۶۳)

از سیره ائمه علیهم‌السلام به دست می‌آید که آنها در مسائل فقهی به صراحت وظیفه خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و تفریع و استنتاج احکام جزئی را به عهده پیروان خویش گذارده‌اند^{۱۱}. این افراد کسانی بودند که قدرت تمیز بین اخبار درست و نادرست را داشتند و مرجع راویان شیعه و برطرف‌کننده شبهات و اختلافات آنان به حساب می‌آمدند. امام صادق علیه‌السلام به فیض بن مختار دستور می‌دهد: آنگاه که جوایب احادیث اهل بیت شدی به زرارة بن اعین رجوع کن. (زراری، ۱۳۹۹ ق، ج ۱، ص ۵۱/طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۳۴۷) با توجه به این‌گونه ارجاعات است که عمر بن اذینه «کتاب ارث» خود را به تمامی بر زراره عرضه نمود و در نقل روایاتش از او اجازه گرفت. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۹۵، باب میراث الولد مع الابین) ابن ابی عمیر از شعیب عرقوفی روایت می‌کند که به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «گاه به تحقیق درباره مسئله‌ای محتاج می‌شویم و به شما دسترسی نیست، در این گونه مواقع به چه کسی مراجعه کنیم؟ حضرت فرمود: بر تو باد به ابو بصیر اسدی.» (طوسی ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۴۰۰) همچنین روایت شده است که محدث جلیل‌القدر عبدالله بن ابی یعفور به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کرد: برای من امکان

^{۱۱} بزنتی از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «علینا الفاء اصول الیکم و علیکم التفرع.» (ابن ادریس حلی، بی‌تا، ص ۵۷۵)

ندارد که همیشه خدمت شما برسم و گاه بعضی از شیعیان نزد من می‌آیند و از من سؤال‌هایی می‌پرسند که جواب آنها را نمی‌دانم؛ در این گونه موارد چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: «به محمد بن مسلم مراجعه کن؛ او از پدرم حدیث شنیده و نزد او دارای منزلت بوده است.» (همان، ص ۳۸۳)

۳. متکلمان شیعه

شاخه سوم در شیعیان آن زمان، گروه متکلمان شیعه است؛ افرادی همچون قیس ماصر، هشام بن حکم، مؤمن الطاق، هشام بن سالم، زرارۀ بن اعین، علی بن منصور کوفی (از شاگردان هشام)، و علی بن اسماعیل بن میثم تمار که نظرات و دیدگاه‌های دقیقی در مسائل کلامی از آنان نقل شده است. بنابر آنچه از روایات مذهبی به دست می‌آید، امامان شیعه به تحریک و ایجاد زمینه تفکر تعقلی و استدلالی در میان شیعیان خود علاقه فراوانی داشتند و متکلمان شیعی زمان خود به ویژه هشام بن حکم و مؤمن الطاق، را به بحث‌های کلامی و عقیدتی، تشویق می‌کردند و حتی روش مناظره را به آنها می‌آموختند. (همان، ص ۴۲۵)

متکلمان نیز به تربیت شاگردانی برای مناظرات مذهبی در نسل‌های بعد همت می‌گماشتند؛ چنان‌که فضل بن شاذان خود را خلف محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی می‌نامید و یونس بن عبدالرحمن را خلف هشام بن حکم برای مناظره با مخالفان می‌دانست. (فضل بن شاذان، ۱۳۶۳، ص ۱۷ / طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۸۱۸)

برخی از این افراد، حتی پیش از پیدایش معتزله به بحث‌های کلامی می‌پرداختند. قیس بن ماصر کوفی از متکلمان شیعه است که پیش از تکوین معتزله، به دست امام سجاده علیه السلام تربیت شده است. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۶۹ - ۱۷۳)

بحث‌های متکلمان شیعه اختصاصی به امامت نداشته و در همه مسائل جاری

بوده است؛ چنان‌که سه اثر از آثار هشام در رد ارسطو و ثویان و اصحاب طبایع بوده است. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۱)

متکلمان شیعی آن دوران در بنای پایه‌های اعتقادی شیعه نقش بسزایی داشتند و با مناظرات مذهبی موفق با مخالفان، راه را برای تثبیت عقاید شیعی در نسل‌های بعدی فراهم کردند.

هشام بن حکم کوفی، از متکلمان بنام شیعه است که بحث‌های کلامی را از امام صادق علیه‌السلام آموخته بود. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۳) هشام از جوان‌ترین و در عین حال، برجسته‌ترین متکلمان دوران ائمه علیهم‌السلام بود که با آرای دقیق و مناظرات موفقیت‌آمیز خود تأثیر زیادی بر جامعه شیعی زمان خود و زمان‌های بعد بر جای نهاد؛ به گونه‌ای که هارون‌الرشید می‌گفت: «زبان هشام از هزار شمشیر در جان مردم کارسازتر است.» (جندی، ۱۳۹۷ ق، ص ۲۲۲) وی در مبحث امامت، که مهم‌ترین تفاوت شیعه با مخالفان است، تبصری تام داشت و امام صادق علیه‌السلام وی را در مناظرات مربوط به امامت بر دیگران مقدم می‌کرد. (طوسی، ۱۴۰۲ ق، ج ۲، ص ۵۵۶) ابن ندیم قدرت وی را در کلام چنین وصف می‌کند: «هشام از متکلمان شیعه است. او باب کلام در موضوع امامت را باز نمود و با نظری عمیق مذهب شیعه را جانی تازه بخشید.» (ابن ندیم، بی‌تا، ص ۲۲۳)

هشام بن حکم که در بحث «عصمت ائمه» نظرات اساسی داشت، از بنیان‌گذاران این مبحث در شیعه به شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که محمد بن اُبی عمیر می‌گوید: «در طول هم‌نشینی با هشام از هیچ بحثی مانند مبحث عصمت ائمه از وی بهره نبردم.» (صدوق، ۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۲۰۴/همو، ۱۳۷۹ ق، ص ۱۳۳) هشام بن حکم در مناظره خود با ضرار، امام را برترین مردم در علم و عصمت و شجاعت و سخا می‌داند و معتقد است که امامت تا روز قیامت ادامه پیدا می‌کند. (صدوق، ۱۳۸۵

ق، ج ۱ ص ۲۰۳) پس از هشام، مبحث عصمت کامل‌تر شد و متکلمان به تفصیل از آن سخن گفتند و به بررسی ابعاد آن پرداختند. (سید مرتضی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۸۶-۳۰۰ / بحرانی، ۱۴۱۷ ق، ص ۵۵-۶۳ / علامه حلی، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۳۵، ۱۸۰، ۳۰۳ و ۳۷۹) «عصمت» ویژگی امام است و به گفته شیخ مفید، تفضلی از خدای متعال برای کسی است که می‌داند به عصمت پایبند می‌ماند، ولی عصمت مانع از قدرت بر قبیح یا اجبار بر فعل حسن نیست. (مفید، ۱۴۱۴، «ب»، ص ۱۲۸)

از دیگر متکلمان بزرگ این دوران، محمد بن علی بن نعمان معروف به «صاحب الطاق»، * مؤمن الطاق** و «شیطان الطاق»*** است. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۲۵ / ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۰ ق، ج ۵، ش ۱۱۷، ص ۳۲۱) وی از نوایغ روزگار خود در شعر (همان) و در مباحث کلامی بسیار حاضر جواب بود و حکایات و مناظرات وی با مخالفان در نوشته‌ها محفوظ است. او نیز مانند هشام، در مباحث امامت خیره بوده و امام صادق علیه السلام وی را به مناظرات کلامی دستور می‌داده است. (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۵۵)

هشام بن سالم از دیگر شاگردان و اصحاب امام صادق علیه السلام است که به دلیل تخصص در علم توحید، بیشتر در این موضوع به بحث و مناظره پرداخته است. (همان، ص ۵۵۶) او را مؤلف کتاب‌هایی از جمله کتابی درباره «معراج» دانسته‌اند. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۵۳۴)

در این زمان، در میان شیعیان گرایش‌های گوناگون کلامی وجود داشت که باعث درگیری‌های حادی می‌شد. شواهد این مسئله در کتب رجال و حدیث، به ویژه رجال کشی به وفور دیده می‌شود. این مطلب از نام کتاب‌های راویان در کتب

* این نام، به دلیل قرار داشتن دکان صرافی او در محله «طاق المحامل» کوفه، به وی داده شده است.

** نامی که هشام بن حکم بر وی نهاد و بیشتر در میان شیعیان رواج دارد.

*** این نام از سوی سنیان به وی داده شده است.

فهرست‌نگاری نیز قابل استفاده است؛ مانند: کتب هشام بن حکم در رد هشام بن سالم و مؤمن الطاق. (همان، ص ۴۳۳) اختلاف میان هشام بن حکم و هشام بن سالم چندان جدی بود که رؤسای شیعه مناظره‌ای میان آن دو ترتیب دادند تا اختلافاتشان را حل کنند. با این همه، هشام بن سالم سنایشگر دانش هشام بن حکم بوده است. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۲) جالب آن است که گاهی افراد یک گروه در تمامی اصول فکری، جز اصل پذیرفتن امامت ائمه، با رهبر و رئیس علمی خود اختلاف نظر پیدا می‌کردند؛ مانند ابو جعفر سکاکی بغدادی که شاگرد هشام بن حکم بود، ولی به غیر از امامت در دیگر عقاید با هشام مخالفت کرد. (بروجردی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵۷۷)

۴. غالیان

بحث از غلو و غالیان از مباحث مهم و پرجنبجالی است که همواره در میان مسلمانان، بخصوص شیعیان، مطرح بوده است. جریان غلو و عقاید افراطی غلات، برای تشیع خطرناک بود؛ زیرا علاوه بر آشفتگی در عقاید آنان و ایجاد اختلاف و تفرقه در بین شیعیان، شیعه را در نظر دیگران افرادی بی‌قید و بند نسبت به فروع دینی نشان می‌داد و دستاویزی برای حاکمان و متعصبان اهل سنت قرار می‌گرفت و آنان به بهانه تفکرات انحرافی غلات به سرکوبی و تحقیر و شماتت کل شیعیان می‌پرداختند.

«غلو» در لغت به معنای افراط، ارتفاع، و تجاوز از حد و حدود هر چیز است، و در اصطلاح، به معنای افراط در دین یا بزرگ کردن امری یا شخصی برخلاف واقع. آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام نیز مؤید این معناست. قرآن کریم خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾

(مائه: ۷۷)؛ بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه‌گویی نکنید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای مردم، از غلو در دین بپرهیزید که علت هلاکت پیشینیان شما غلو در دین بود.» (ابن ماجه، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۰۸ / نسائی، ۱۳۲۸، ج ۵، ص ۲۶۸ / بیهقی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۲۷) در برخی روایات، از غلو به «تنطع» تعبیر شده است؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند: «هلک المتنطعون» (مسلم، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۶)

بنابراین، غلو در میان ادیان گذشته و نیز در همه فرق اسلامی ریشه دارد، اما این لفظ اغلب برای شیعیانی که در حق علی علیه السلام و اهل بیت ایشان غلو کردند، به کار رفته است. شیخ مفید می‌نویسد: غلات تنها به اسلام تظاهر می‌کنند. آنان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام را به الوهیت و نبوت نسبت دادند و در برتری در دین و دنیا از حد تجاوز کردند و از راه میانه خارج شدند. آنها گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را با قتل یا سوزاندن از بین برد و ائمه علیهم السلام حکم آنان را کفر و خروج از اسلام رقم زدند. (مفید، ۱۴۱۴، ق، «ب»، ص ۱۳۱) ابن خلدون نیز غلات را از طوایف شیعه می‌داند که از حد عقل و ایمان تجاوز کردند و ائمه را که بشر هستند، به صفات خدایی وصف نمودند یا گفتند: خدا در ذات بشر وارد شده، و این قول به حلول است که از اعتقادات نصاری در مورد عیسی - صلوات الله علیه - بوده است. (ابن خلدون، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۸)

حدود غلو و عقاید غلات

در میان علما درباره ضابطه تشخیص غلو و تفویض، اختلافات زیادی دیده می‌شود و بسیاری از رجالیون متأخر، طعن و جرح قدما را نسبت به برخی راویان، ناشی از اختلاف دیدگاه نسبت به مباحث اعتقادی دانسته و این اتهام‌ها را ملاک عمل ندانسته‌اند. (وحید بهبهانی، بی‌تا، ص ۳۸ و ۳۹ / خاقانی، ۱۴۰۴، ق، ص ۱۴۶-۱۴۸)

اما در این حد اختلافی نیست که افراد یا فرقه‌هایی که به ربوبیت امامان شیعه یا

حلول روح خدایی در آنان اعتقاد دارند، چنانچه به انکار ضروری دین بینجامد (خمینی، بی‌ناج، ۱، ص ۱۱۸/ سبحانی، ۱۴۱۴، ق، ص ۴۱۹) از «غلات» به شمار می‌آیند. شیخ مفید علیه‌السلام اصول امامت را در سه اصل کلی خلاصه می‌کند: وجوب امامت، عصمت، و نص بر امامت. (مفید، ۱۴۱۴، ق، ج، ص ۲۹۶)

شاخه چهارم در میان شیعیان آن دوران،* مفهوم عام «غلو» است که خود شاخه‌های گوناگون داشت، اما به هر حال، غلو در مقامات ائمه علیهم‌السلام به هر شکل آن مورد نکوهش و لعن آن بزرگواران بود و کوفه مهم‌ترین شهری بود که غلات در آن فعالیت می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام درباره این افراد می‌فرماید: «والله لو أقررت بما يقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض وما أنا إلا عبد مملوك لا أقدر على شيء ضرر ولا نفع»؛ سوگند به خدا، اگر به آنچه مردم کوفه درباره من می‌گویند اعتقاد داشته باشم، زمین مرا فرو خواهد گرفت، حال آنکه من بنده‌ای هستم در اختیار خدا، و بر سود و زیبایی توانایی ندارم. (طوسی، ۱۴۰۴، ق، ج ۲، ص ۵۹۰) همچنین، اخباری از این زمان درباره اختلافات میان غلات و شیعیان مورد علاقه امام صادق علیه‌السلام وجود دارد.

از غلات معروف این زمان مغیره بن سعید و بیان بن سمعان بودند که توسط امام باقر علیه‌السلام تکفیر شدند. علی بن محمد نوفلی گوید: مغیره بن سعید نزد امام باقر علیه‌السلام آمد و گفت: تو به مردم بگو من علم غیب دارم، من هم عراق را برای پذیرش آن آماده می‌کنم. امام باقر علیه‌السلام به شدت او را از خود راند و بعد مطلب را با ابوهاشم بن محمد بن حنفیه در میان گذاشت. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ش، ج ۸، ص ۱۲۱) این نقل استعداد فراوان کوفیان را برای پذیرش مطالب جدید و غلوآمیز نشان می‌دهد.

محمد بن ابی زینب کوفی (مقلاص) معروف به ابوالخطاب اسدی (طوسی،

* البته غالبان از نظر شیعه جزو شیعیان نیستند؛ اما به دلیل آنکه در سیر تاریخی در درون جامعه شیعه رشد کرده و بر افکار آنان تاثیر گذارده‌اند، این شاخه را نیز در اینجا بررسی می‌کنیم.

۱۴۱۵ ق، ش ۴۳۲۱، ص ۲۹۶) و دیگر غلات زمان امام صادق علیه السلام نیز به شدت توسط آن حضرت لعن شده‌اند و امام می‌فرمودند: «جوانان خود را از غالیان برحذر دارید.» (طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۶۵۰) پیروان *ابوالخطاب* در کوفه آن قدر زیاد شدند که کشتی نقل می‌کند: *ابوالخطاب* کوفه را فاسد کرد، به صورتی که آنان به سمت مغرب نماز نمی‌خوانند تا زمانی که شفق پنهان شود. (همان، ج ۲، ص ۵۸۲) آنان معتقد بودند که در هر زمانی باید دو پیامبر باشد که یکی ناطق و دیگری صامت است؛ مثلاً محمد ﷺ رسول ناطق و علی ﷺ رسول صامت بود. (بغدادی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۳) ظهور این فرقه در اواخر حکومت بنی امیه و اوایل حکومت بنی عباس بود که از هر سو قیام‌ها و نهضت‌هایی علیه حکومت صورت می‌گرفت و حکمرانان هنوز کاملاً بر اوضاع مسلط نبودند. *ابوالخطاب* در این هنگام با مطرح کردن ائمه اهل بیت علیهم السلام و غلو درباره آنان و ادعای وصایت و نبوت خود، سعی در جذب نیرو - شاید برای قیام - کرد و با رواج بی بند و باری و فساد و اباحه و مجاز شمردن شهوات توانست عده زیادی از فاسدان آن زمان کوفه را پیرامون خود جمع کند. وی در کناسه کوفه خیمه‌ای برپا کرد و اصحاب خود را به عبادت امام صادق علیه السلام فرا خواند. (همان) * اما سرانجام نتوانست کاری از پیش ببرد و خود و هفتاد تن از یارانش در حالی که مسجد کوفه را پناهگاه خویش قرار داده بودند به دست عیسی بن موسی بن علی بن عبداللّه بن عباس، فرماندار کوفه از طرف منصور (در سال ۱۳۸ ق) قتل عام شدند و بنا به قولی، *ابوالخطاب* را در کناسه کوفه به دار کشیدند. (بغدادی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۴) از این ماجرا فقط یک نفر، یعنی *ابوسلمه سالم بن مکرم جمّال*، معروف به *ابو خدیجه*، جان سالم به در برد که قاتلان او را جزو مردگان پنداشته بودند. وی شب هنگام در حالی که جراحات سختی برداشته بود

* شهرستانی این مطلب را به عمیر بن بیان عجلی نسبت داده است (شهرستانی، بی تا، ج ۱، ص

فرار کرد و سپس توبه نمود. (طوسی؛ ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۶۴۱) همچنین در برخی نوشته‌ها از ارتباط نزدیک فرقه خطایه با اسماعیلیه سخن رفته و حتی گفته شده است که اسماعیلیه خالصه همان خطایه هستند و ابوالخطاب یکی از دست اندرکاران اصلی در تشکیل فرقه اسماعیلیه و از رهبران آنان است. (اشعری، سعدبن عبدالله، ۱۹۶۳ م، ج ۲، ص ۸۱) ابوالخطاب کشته شد، اما عقاید وی باقی ماند؛ به گونه‌ای که همه فرقه‌های غلات بعد از خود را تحت الشعاع قرار داد و بسیاری از غلات پس از او عقاید خود را از وی اقتباس کردند. پیروان ابوالخطاب پس از مرگ وی به پنج دسته تقسیم شدند: معمیره (فردی به نام معمر را امام پس از ابوالخطاب می‌دانستند)، بزریغیه (بغدادی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۴/ اشعری، علی بن اسماعیل، ۱۹۸۰ م، ص ۱۱ و ۱۲) یا بزریغیه (بروجردی، ۱۴۱۰ ق، ص ۲۴۳ و ۲۴۴/ خاقانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۳۱) (پیروان بزریغ و یا بزریغ بن موسی حائک)، عمیریه یا عجلیه (پیروان عمیر بن بیان عجلی) (بغدادی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۵/ شهرستانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۱)، مفضلّه (بغدادی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۵) یا مفضلیه (اشعری، علی بن اسماعیل، ۱۹۸۰ م، ص ۱۳/ شهرستانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۱) (پیروان مفضل صیرفی)، و خطایه مطلقه (که بر موالات ابوالخطاب باقی ماندند). (بغدادی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۵)

۵. مفوضه

مسئله مهم دیگری که در این زمان وجود داشت، مسئله تفویض امور به ائمه علیهم‌السلام بود که از زمان مفضل بن عمر جعفری (زنده پیش از ۱۸۳ ق) مطرح شد. دانشمندان رجالی شیعه درباره مفضل دیدگاه‌های متفاوتی دارند:

از رجالیون متقدم شیعه، نجاشی و ابن غضائری او را فردی ضعیف و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند. نجاشی او را «فاسد المذهب و مضطرب الروایة» خوانده و می‌نویسد: «گفته‌اند که از خطایه بود.» (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۴۱۶) ابن غضائری

معتقد است که مفضل بن عمر «مرتفع القول و خطابی» است و غالیان در احادیث وی دست برده‌اند و جایز نیست که حدیث او نوشته شود. (ابن غضائری، ۱۴۲۲ ق، ص ۸۷) کثی روایاتی در ذمّ و روایاتی نیز در مدح وی نقل کرده است و معتقد بوده است که مفضل ابتدا مستقیم الامر بود و سپس خطابی شد. (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۶۱۴) شیخ طوسی در دو کتاب فهرست و رجال (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ص ۲۵۱) خود مدح و ذمی برای وی عنوان نکرده است.

رجالیون سده‌های میانی همچون ابن شهر آشوب، (ابن شهر آشوب، بی‌تا، ۱۵۹) و ابن داود (ابن داود حلی، ۱۳۹۲ ق، ص ۲۰۸) نیز بر سخنان رجالیون متقدم چیزی نیفزوده‌اند. البته علامه حلی نام وی را در قسم دوم کتاب خود آورده و می‌نویسد: روایات بر ذمّ او دلالت دارد. (علامه حلی، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۰۷) در مقابل، رجالیون متأخر شیعه از مفضل حمایت نموده و روایات وی را تلقی به قبول کرده‌اند. علامه شوشتری، و مرحوم آیت‌الله خویی رحمه‌الله مفضل را از یاران خاص امام صادق علیه السلام، و در زمره شیوخ یاران آن حضرت و از محبان و ثقا و از بزرگان فقها می‌دانند.

مرحوم آیت‌الله خویی با استناد به سخن شیخ طوسی ذیل روایتی در تهذیب الاحکام می‌گوید: «این خبر را تنها محمد بن سنان از مفضل بن عمر نقل کرده، و محمد بن سنان مورد طعن اصحاب و جداً ضعیف است» (طوسی، ۱۳۶۴، ج ۷، باب المهور و الاجور، ح ۴۶۴) و نتیجه گرفته است که: «سخن شیخ در اعتمادش بر مفضل بن عمر صراحت دارد و طعنی بر او وارد نیست.» (خویی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۹، ص ۳۱۹) مرحوم شوشتری نیز از این جمله چنین بهره‌ای گرفته است. (تسری، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۰، ص ۲۱۴)

آیت‌الله خویی، به شمار آمدن مفضل از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام

توسط ابن شهر آشوب در کتاب مناقب را دلیل دیگری بر این امر ذکر می‌کند. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ ق، ج ۳، ص ۴۰۰) ایشان در ادامه، روایات مدح - یک روایت از شیخ مفید و بقیه از کشی - و روایات ذمّ مفضل را نقل کرده است و نتیجه می‌گیرد: «از آنچه ذکر کردیم، می‌توان دریافت که نسبت تفویض و خطایه به مفضل بن عمر ثابت نیست؛ زیرا نسبت کتاب ابن غضائری به مؤلف اثبات نشده است، و ظاهر کلام کشی که گفته است: مفضل بر خط مستقیم بود و سپس خطاب شد شاهی ندارد. سخن نجاشی نیز که با لفظ "قیل" از آن خبر داده مؤید نظر ماست؛ زیرا نشان از عدم رضایت نجاشی بر این امر دارد. اما روایات وارد در ذمّ وی ضعیف‌السند و غیر قابل اعتماد است، بجز سه روایت که سند صحیح دارد و علم آن نزد اهل آن است، و با روایات فراوان و متضافی که نزدیک به ادعای علم اجمالی به صدور از معصومین هستند، مقابله نمی‌کند. ... در بزرگی مفضل همین بس که امام صادق علیه‌السلام او را به روایت کتاب معروف به "توحید مفضل" اختصاص داد.» (خویی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۹، ص ۳۲۸ و ۳۲۹) مرحوم آیت‌الله خویی عبارت «مضطرب الروایة» را بر فرض صحت، دلیلی بر عدم وثاقت نمی‌داند و نسبت مصنفات فاسد منتسب به مفضل را نیز نمی‌پذیرد. (همان، ص ۳۳۰)

آیت‌الله خویی در اینجا، سخن شیخ مفید را بر قول نجاشی مقدم می‌دارد، ولی در یکی از آثار فقهی خود در بررسی سندی که مفضل بن عمر در آن واقع شده، با توجه به اینکه نجاشی را اضبط از مفید معرفی می‌کند، به روایت مفضل اعتماد نکرده است. (دیاری بیدگلی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۱)

اما به هر حال، توثیق یا عدم توثیق مفضل، یا صحت انتساب مفوضه به وی، چندان بر اصل بحث (وجود فرقه‌ای با عقاید مذکور) تأثیری ندارد و شواهد

متعدد تاریخی بر صحت این امر قابل انکار نیست. اکثر روایاتی که از مفضل روایت شده، یا از طریق محمد بن سنان زاهری (ت ۲۲۰ ق)، شاگرد معروف وی نقل شده، که توسط فضل بن شاذان و ابن عقده و شیخ مفید و نجاشی و ابن غضائری و شیخ طوسی تضعیف شده و راهی برای توثیق وی نیست (خریبی: ۱۴۱۳ ق، ج ۱۷، ص ۱۶۹) و یا توسط محمد بن کثیر ثقفی، شاگرد دیگر مفضل است. (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۶۱۲) به عقیده برخی محققان، این جریان پیوند دو نظریه غالی‌گرا از غلات کیسانی در اوایل قرن دوم بوده است و بنیانگذار این تفکر در اصل ابوالخطاب اسدی (ت ۱۳۸ ق)، رئیس خطابییه، است که این جریان فکری توسط مفضل بن عمر به صورت مفوضه درآمد. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۷۵: ص ۳۷ و ۳۸)

اصطلاح «غلات» در کتب رجال و روایی برای مفوضه نیز به کار رفته است، اما این گروه همچنان در داخل مذهب تشیع باقی ماندند و - به اصطلاح - غلات درون‌گروهی بودند. آنان در تعبیرات رجالی با الفاظی همچون «اهل الارتفاع فی مذهب»، «فی حدیثه ارتفاع»، «مرتفع القول» یا «فیه غلو و ترفع» ممتاز شده‌اند. این تعبیرات نشان از بلند پروازی و تندروی در مقام ائمه علیهم‌السلام دارد، ولی به مرحله الوهیت برای ائمه علیهم‌السلام نرسیده‌اند. گاه به صراحت، غلات از مفوضه تمیز داده شده و در کنار هم به کار رفته‌اند: در روایتی آمده است: «الغلاة کفار و المفوضه مشرکون» (صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۱۶) شیخ مفید نیز در *اوائل المقالات* در بحث «عدم علم امام بر غیب» می‌نویسد: «و علی قولی هذا جماعة أهل الامامة إلا من شدّ عنهم من المفوضه و من انتمی إلیهم من الغلاة»؛ همه امامیه، جز تعداد اندکی، همچون مفوضه و غالیانی که به راه آنان رفتند، در این قول با من هم‌نوا هستند. (مفید، ۱۴۱۴ ق، ص ۶۷) این مسئله موضع درون‌گروهی بودن مفوضه را در برابر جدایی کامل غلات نشان می‌دهد.

عقاید منسوب به مفوضه

۱. تفویض: علامه مجلسی چندین معنا درباره «تفویض» عنوان کرده است (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۵، ص ۳۴۷ - ۳۵۰) که می‌توان همه آنها را در دو قسم جای داد: اول. تفویض امر خلق و رزق؛ دوم. تفویض امر دین و سیاست. هر یک از این دو، خود به دو قسم تفویض «مطلق» و «مقید» تقسیم می‌شود. به طور خلاصه، خالق، صانع و شارع اساسی همه امور، خدای متعال است و آیات قرآن فراوان به این امر اشاره دارند و ائمه علیهم‌السلام خود را از تفویض بدین معنا مبرا دانسته‌اند. (غفار، ۱۴۱۵ ق، ص ۱۶۳)

اما تفویض به معنای مقید بدین معناست که ائمه علیهم‌السلام چیزی از خداوند متعال بخواهند و خداوند در اجابت آنان، امری را برای ایشان محقق نماید. این موضوع در پاسخ حضرت ولی عصر (عج) به اختلاف شیعیان مورد تأیید قرار گرفت که خداوند خالق اجسام و مقسم روزی‌هاست، اما ائمه علیهم‌السلام از خدا می‌خواهند و اوست که می‌آفریند و روزی می‌دهد، تا آنها را اجابت کند و حق آنها را بزرگ بشمارد. (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۹۴/طبرسی، ۱۳۸۶ ق، ج ۲، ص ۲۸۵)

در قضیه‌ای دیگر، آن حضرت (عج) مفوضه را کذاب خواندند و فرمودند: «قلب‌های ما ظرف‌هایی برای مشیت خداست، اگر او بخواهد، ما نیز می‌خواهیم.» (طبری، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۰۶/خصیبی، ۱۴۱۱ ق، ص ۳۵۹/طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۴۷) یعنی اراده ما تابع اراده الهی است و اگر در امور نیز تصرفی انجام دهیم به اذن و اراده اوست. بنابراین، معجزات و کرامات ائمه علیهم‌السلام نیز بدین شکل قابل توجیه است که این امور به اذن خداست؛ چنان‌که عیسی علیه‌السلام به اذن الهی کور را بینا و مردگان را زنده می‌کرد. در روایتی از ابویصیر، امام باقر علیه‌السلام در پاسخ وی در مورد توانایی امام به زنده کردن مردگان و شفای نابینایان، فرمودند: بله، اما به اذن

خدای متعال. و در همین داستان، چشمان نابینای ابوبصیر را شفا دادند که به درخواست خود وی به حالت اول بازگشت. (صنار، ۱۳۶۲، ص ۲۸۹)

اما آنچه مفوضه می‌گفتند فراتر از این روایات بود. مفوضه بر این باور بودند که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام تمام کارهایی را که باید خدا انجام دهد انجام می‌دهند، با این تفاوت که قدرت خدا اصلی است و قدرت آنها تبعی. (بروجردی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۵۸) آنان می‌گفتند: رزق مردم و امور آسمان و زمین به دست ائمه علیهم‌السلام است. (طوسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۶۱۵-۶۱۷) تفویض بدین معنا، یعنی بسته دانستن دست قدرت الهی در امور تکوینی، مورد تأیید شیعیان نیست و این عقاید کفر محسوب می‌شود. (صدوق، ۱۴۱۴، ص ۹۷) امام رضا علیهم‌السلام در روایتی مشهور، از کسانی که برای ائمه علیهم‌السلام مقامی بالاتر از حق آنان قایلند، بیزار است و جسته و خلق و رزق و عبودیت را مخصوص خدای متعال می‌دانند. (همان، ص ۱۰۰)

۲. خلقت اظله: از دیگر اعتقادات منتسب به مفوضه، اعتقاد به خلقت اظله پیش از اجسام است. در برخی روایات، چنین بیان شده که ائمه علیهم‌السلام پیش از خلقت در اظله بودند. در روایتی از مفضل بن عمر از امام صادق علیهم‌السلام به این امر تصریح شده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۴۱، باب بلد النبی و وفاته) و در روایت دیگری چنین بیان شده که اهل بیت علیهم‌السلام پیش از خلقت به صورت اشباح نورانی بودند. (همان، ص ۴۴۲) شیخ مفید قدیم بودن اشباح را نادرست می‌داند و مغایر با حدوث عالم می‌شمارد؛ زیرا تنها قدیم ازلی خدای واحد است و غیر از او همه حادث و مصنوعند. (مفید، ۱۴۱۴، ق، «د»، ص ۲۷) شیخ مفید خلقت ذات ائمه علیهم‌السلام را پیش از آدم ابوالبشر صحیح نمی‌داند و در صورت تقدم خلقت اشباح آنان بر آدم علیهم‌السلام،

※ اظله، جمع ظلال و به معنی سایه‌هاست، مانند ظلّ سقف و ... مرحوم غفاری اظله را به عالم ارواح معنا کرده است (کلینی، ج ۸، ص ۸، ج ۱، ص ۶: پاورقی).

این امر را چیزی بیش از شرف و شأن والای آن بزرگواران به شمار نمی‌آورد. (همان، ص ۲۸) ایشان اخبار وارد درباره اشباح را در لفظ مختلف و در معنا متباین عنوان می‌کند و آن را ساخته غلات می‌داند. برای نمونه، از کتاب *الاشباح والاطلّه* منسوب به محمد بن سنان، که متهم به غلو است، نام می‌برد و می‌نویسد: در صورت درست بودن انتساب کتاب به وی، او فردی گمراه از حق است. (همان، ص ۳۷ و ۳۸) همچنین کتابی با نام *الهفت والاطلّه* منسوب به مفضل بن عمر، که حاوی مجموعه‌ای از درس‌های امام صادق علیه‌السلام به مفضل است، نوعی شرح باطن‌گرایانه را از هستی و برخی از اصول دین ارائه می‌دهد. (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۳۹۸)

۲. آگاهی مطلق امام به علم غیب: روایات بسیاری، آگاهی امام را به حوادثی که در آینده برای مردم پیش می‌آید، تأیید می‌کنند. امام علی علیه‌السلام به شهادت میثم تمار و روز و ساعت آن خبر داد و حتی بریدن زبان وی را پیش‌بینی فرمود. (فتال نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۸) روایات زیادی در کافی، بصائر و ارشاد در اثبات این امر وجود دارد؛ برای مثال، در روایت روضه کافی امام باقر علیه‌السلام حادثه قرقیسیا و کشته شدن قیس را پیش‌بینی می‌کند. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۹۵) در روایتی دیگر، امام صادق علیه‌السلام آگاهی به حوادث آینده را نیاز حجت بودن امام بر مردم عنوان می‌کند. (صغار، ۱۴۰۴ ق، ص ۵۰۴/کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۸)

اما سؤال این است که آیا این پیش‌بینی‌ها به معنای علم غیب می‌باشد، و آیا اطلاق علم غیب برای ائمه علیهم‌السلام جایز است؟

مفوضه اطلاق علم غیب برای ائمه علیهم‌السلام را جایز می‌دانستند و شیخ مفید رحمته‌الله آنان را در این موضوع در ردیف غلات قرار می‌دهد. ایشان اطلاق علم غیب برای ائمه علیهم‌السلام را منکر و بین‌الفساد می‌داند و این دیدگاه را نظر اغلب امامیه، بجز

مفوضه و غلات معرفی می‌کند. (مفید، ۱۴۱۴، ق، «الف»، ص ۶۷)

اما در مورد آگاهی ائمه علیهم‌السلام به علم غیب دو دسته روایت وجود دارد: دسته‌ای از روایات، علم غیب را از ائمه علیهم‌السلام نفی کرده‌اند: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام از حوادث آینده بصره خبر داد، یکی از اصحاب پرسید: آیا این سخنان از علم غیب است؟ حضرت خندید و فرمود: این علم غیب نیست، بلکه علمی است که از آموزگاری فراگرفته‌ام؛ علم غیب آگاهی به قیامت است. و اشاره به آیه ۳۴ سوره لقمان نمود که پنج امر غیبی مختص به خدا در آن ذکر شده است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸) امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «در شگفتم از گروهی که گمان می‌کنند ما به علم غیب آگاهیم، حال آنکه جز خدای متعال به غیب آگاه نیست.» در ادامه همین روایت، سدید که از کلام امام در نفی علم غیب از خاندان نبوت به شگفت آمده بود، پرسید: ما شما را به غیب نسبت نمی‌دهیم، ولی می‌دانیم که شما دانش زیادی دارید، و توضیح بیشتری طلبید. امام علیه‌السلام با اشاره به آیه «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳)؛ و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد. دو بار فرمود: «سوگند به خدا که همه علم کتاب نزد ماست.» (صفا، ۱۴۰۴، ق، ص ۲۳۳/ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۸) این روایت بیان می‌کند که منشأ علم ائمه علیهم‌السلام قرآن است (رک: مبحث منشأ صلاحیت علمی امام) که کلام الهی برای بهترین بنده درگاهش، رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و ائمه علیهم‌السلام این علم را نسل به نسل از اجداد خود از آن حضرت دریافت می‌کردند.

سید مرتضی رحمته‌الله‌علیه می‌گوید: به خدا پناه می‌بریم از اینکه برای امام علمی، به غیر

از آنچه لازمه ولایت و نیاز احکام شرعی است، واجب بدانیم و علم غیب از این موارد خارج است. (سید مرتضی، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۱۶۴) وی معتقد است واجب نیست امام به همه حرفه‌ها و صنایع، که ربطی به شریعت ندارد، علم داشته باشد؛ زیرا هر کدام از این امور متخصص خود را دارد و بر امام تنها لازم است علم به احکام داشته باشد. (همان، ص ۱۶۵)

شیخ طوسی رحمته‌الله امام را بنده‌ای از بندگان خدا می‌داند که در طبیعت و صفات، همانند دیگر مردم است و تنها امتیاز او ریاست عام در دین و دنیا است که لازمه آن علم به احکام شریعت است و نسبت دادن شیعه امامیه در قول به اینکه ائمه غیب می‌دانند، درست نیست؛ زیرا شیعیان به کتاب خدا ایمان دارند و در آن می‌خوانند که پیامبر فرمود: «لَوْ كُنْتُ أَغْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ» (اعراف: ۱۸۸)؛ و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم، و «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ» (یونس: ۲۰)؛ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد و «قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵)؛ بگو: هر که در آسمان‌ها و زمین است جز خدا غیب را نمی‌شناسند. (مغنیه، ۱۳۹۹ ق، ص ۴۲ به نقل از تلخیص الشافی، ص ۳۲۱) طبرسی در تفسیر آیه ۱۲۳ سوره «هود» می‌نویسد: کسانی که به شیعه امامیه قول به علم غیب ائمه را نسبت می‌دهند، به شیعه ظلم کرده‌اند؛ ما شیعه‌ای نمی‌شناسیم که صفت علم غیب را برای احدی جایز بدانند، مگر خدای متعال که آگاه به همه دانایی‌هاست. وی اخبار منقول از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطب ملاحم و دیگر روایات شبیه به آن را مأخوذ از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از علوم الهی آن حضرت می‌داند. (طبرسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۵، ص ۳۵۲ و ۳۵۳) و در میان علمای معاصر نیز برخی علم غیب را از ائمه علیهم‌السلام نفی می‌کنند. (مغنیه، ۱۳۹۹ ق، ص ۵۷)

در مقابل، روایاتی در تأیید علم غیب وجود دارد. در روایتی، راوی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: امام از کجا به چیزهایی که نمی‌داند، جواب می‌دهد؟ امام می‌فرماید: «ینکت فی القلب نکتا او ینقر فی الأذن نقرأ»؛ بر قلب فرود می‌آید یا در گوش طنین می‌اندازد. (صفا، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۳۷/طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۰۸) این روایت منشأ غیبی علم امام را بیان می‌کند. همچنین عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا امام علم غیب می‌داند؟ امام پاسخ داد: نه، ولكن هرگاه بخواهد چیزی را بداند خداوند به او آگاهی می‌دهد. (کلبی، ۱۳۶۳، ج ۱: ص ۲۵۷) از این روایت برمی‌آید که علم امام به حوادث آینده همیشگی نیست و بر اساس اراده امام و اذن خدای متعال در مواقعی خاص به ائمه علیهم السلام افاضه می‌شود؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در جواب عیسی بن حمزه ثقفی می‌فرماید: «هرگاه وارد آید یا طنین اندازد سخن گوئیم و هرگاه قطع شود باز ایستیم.» (صفا، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۳۶) از این رو، شیخ حر عاملی باب مربوط به این مبحث را در کتاب *الفصول المهمة* چنین می‌نامد: باب «إِنَّ النبی والائمة علیهم السلام لا یعلمون جمیع علم الغیب وانما یعلمون بعضه بإعلام الله إياهم وإذا أرادوا أن یعلموا شیئا علموا»؛ پیامبر و ائمه علیهم السلام همه علم غیب را نمی‌دانند، بلکه هرگاه خدای متعال به آنها اعلام کند، برخی از آن را درمی‌یابند و هرگاه اراده بر آگاهی از چیزی کنند، در خواهند یافت. (حر عاملی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱: ص ۳۹۴) مرحوم مظفر نیز پس از بررسی روایات، این دسته از روایات را که بیان‌کننده علم ارادی امام و تفویض شده از خدای سبحان است، حد معتدل می‌داند و آن را برای جمع ادله مختلف مناسب می‌داند. (مظفر، ۱۴۰۲ ق، ص ۶۴)

امام باقر علیه السلام در پاسخ به حمران بن اعین در سؤال از آیه «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن: ۲۶) (دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند)

به آیه بعد از آن ﴿إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ (جز: ۲۷) (جز پیامبری را که از او خشنود باشد) استناد می‌کند و می‌فرماید: به خدا سوگند، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از بندگان مورد رضایت خدا بود، و ادامه می‌دهد: علم غیب مخصوص خدا، علمی است که تقدیر شده و در علم الهی قبل از انجام آن و قبل از تفویض به ملائکه به قضا درآمده است. این علم نزد خداست و قضای الهی بر آن جاری است، اما امضا نمی‌شود؛ اما علمی که قضا و امضا می‌شود، همان علمی است که به رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسید و پس از او به ما منتقل شد. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۶)

شیخ مفید نیز معتقد است: علم از طریق الهام را نمی‌توان نفی کرد؛ زیرا عمده معجزات انبیا و اوصیا و خبر از غیب توسط آنان از این طریق است. ایشان شناخت ائمه علیهم‌السلام به همه صنایع و زبان‌ها را ممکن می‌داند، گرچه از جهت عقل و قیاس واجب نیست، اما اخباری وجود دارد که آن را تصدیق می‌کند. وی علم ائمه علیهم‌السلام به ضمایر و کائنات را نیز می‌پذیرد، اما واجب نمی‌داند؛ زیرا در صفات و شرایط امام نیست، و تنها کرامت و لطف الهی است. (مفید، ۱۴۱۴ ق. «ب»، ص ۶۷)

واکنش دانشمندان قم در برابر افکار مَقْوُضَه: افکار مَقْوُضَه که در میان شیعیان طرد نمی‌شدند، تا قرن‌های بعدی نیز ادامه داشت. دانشمندان قم، که مرکز اصلی شیعه در اواخر قرن سوم بودند، در برابر افکار مَقْوُضَه واکنش نشان می‌دادند و با انتساب هر گونه صفات فوق بشری به ائمه علیهم‌السلام مخالفت می‌کردند. آنان تصمیم گرفتند که هر کس به ائمه نسبت امور فوق بشری بدهد، به عنوان غالی معرفی و از شهر خود اخراج کنند. افرادی همچون سهل بن زیاد آدمی (علامه حلی، ۱۴۱۷ ق، ص ۳۵۷)، ابو سمینه محمد بن علی قرشی (همان، ص ۳۹۸)، حسین بن عبیدالله محرر (همان، ص ۳۳۹) و احمد بن محمد بن خالد برقی که به خاطر عدم دقت در نقل

اخراج شد (همان، ص ۶۳) از این جمله‌اند.

این مجازات نقل چنین مطالبی بود، اما اعتقاد واقعی به این مطالب در حد کفر شمرده می‌شد و حتی ممکن بود مجازات مرگ به همراه بیاورد. یک بار مردم قم کوشیدند یک راوی متهم به اعتقاد به این افکار را به قتل برسانند، ولی چون دیدند او نماز می‌خواند، از این کار خودداری کردند. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۲۹، ش ۸۹۱، محمد بن اورمه قمی) این داستان نشان می‌دهد که شیعیان قم فرقی میان غلو و تفویض نمی‌نهادند و معتقد بودند تمام کسانی که ائمه را موجودات فوق بشری می‌دانند، اهل روزه و نماز و سایر عبادات نیستند. آنان معتقد بودند که هر کس پیامبر اکرم ﷺ یا ائمه اطهار ﷺ را از سهو و اشتباه در جزئیات کارهای شخصی که، ارتباطی به ابلاغ پیام الهی ندارد، مصون بداند غالی است. (صدوق، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۵۹ و ۳۶۰) گروهی از دانشمندان قم حتی ائمه ﷺ را در نحوه علم بر شریعت مانند دیگر دانشمندان می‌دانستند؛ یعنی آنان برای کشف احکام جزئی به اجتهاد دست می‌زنند و از راه عرضه فروع بر اصول به احکام دست می‌یابند. (مفید، ۱۴۱۴ ق، «ب»، ص ۱۳۶)

در برابر علمای قم، مقوضه آنان را «مقصره» خواندند (همان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶)؛ نامی که پیش از این بر عثمانیه و طرفداران امویان اطلاق می‌شد؛ زیرا آنها نسبت به مقام علی ﷺ بی‌احترامی کرده بودند. و اینچنین توجیه می‌شد که آنان در درک و وصول به حقیقت و کنه مقام ائمه ﷺ عاجز و قاصر مانده‌اند و حتی در این نام رایحه ضدیت با آل علی ﷺ و ناصبیت وجود داشت.^{۳۳}

۳۳ این مورد در بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶ از یک متن ناشناخته به نقل از سلمان و جندب از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است.

نتیجه

از آنچه بیان گردید، می‌توان دریافت که روایات شیعه به دست راویانی با دسته‌بندی‌ها و آرای گوناگون نقل شده است، و در تشخیص صحّت و سقم آنها باید به فضای صدور روایت و معتقدات راوی بیشتر توجه شود. بر این اساس، به نظر می‌رسد روایات فقهی از سالم‌ترین روایات هستند که اغلب توسط راویان موثقی همچون زرارة بن اعین، ابوبصیر، برید بن معاویه و محمد بن مسلم نقل شده‌اند. در حوزه مبانی اعتقادات، راویان متکلم شیعه از سوی ائمه علیهم‌السلام مورد تأیید بودند و بسیاری از روایات موجود قابل اعتمادند. اغلب روایات مربوط به تاریخ خلفا و ائمه علیهم‌السلام، از دوران اموی و فشارهای شدید امویان بر شیعه، برجای مانده و آمال مردم ستم‌دیده آن دوران در شکل‌گیری برخی از روایات رجعت و مهدویت بی‌تأثیر نبوده است. طرز فکر ساده و خالی از مباحث کلامی در این روایات مشهود است، و گاه برخی از عقاید، در دوران‌های بعد دستخوش تغییرات اساسی می‌شد. در مبحث امامت، به ویژه مقامات و فضایل ائمه علیهم‌السلام، روایات شیعی دستخوش افکار غلات و مفوضه شد و آنچه امروزه در این باره در دست داریم، نیازمند بررسی و کاوش‌های فراوان است.

منابع

□ قرآن کریم

١. نهج البلاغه (خطب الإمام علیؑ)، بی تا، تحقیق: شیخ محمد عبده، بیروت، دارالمعرفه.
٢. ابن إدريس حلی، مستطرفات السرائر: بی تا، تحقیق: لجنة التحقیق، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ط الثانية.
٣. ابن أبی الحديد، شرح نهج البلاغه، ١٣٧٨ ق/ ١٩٥٩ م، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بی جا، داراحیاء الکتب العربیه.
٤. ابن حبان، ابوحاتم محمد بن حبان تمیمی بستی، کتاب المجروحین، بی تا، تحقیق: محمود ابراهيم زايد، مكة المكرمة، بی تا.
٥. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدين احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، ١٣٩٠ ق/ ١٩٧١ م، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ط الثانية.
٦. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بی تا، بیروت، دار صادر.
٧. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون (کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر)، بی تا، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
٨. ابن داود حلی، رجال ابن داود، ١٣٩٢ ق/ ١٩٧٢ م، تحقیق و تقدیم: سید محمد صادق آل بحر العلوم، النجف الأشرف، مطبعة الحیدریه.
٩. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بی تا، بیروت، دار صادر.
١٠. ابن شهر آشوب، مشیرالدین محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، معالم العلماء، بی تا، قم، بی تا.
١١. _____ مناقب آل ابی طالب، ١٣٧٦ ق/ ١٩٥٦ م، تصحیح و شرح و مقابله: لجنة من اساتذة النجف الأشرف، النجف الأشرف، المكتبة الحیدریه.
١٢. ابن غضائری، احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری واسطی بغدادی، رجال ابن الغضائری، ١٤٢٢ ق/ ١٣٨٠، تحقیق: سید محمدرضا جلالی حسینی، قم، دار الحدیث.
١٣. ابن ماجه، محمد بن یزید القزوی، سنن ابن ماجه، بی تا، تحقیق و ترقیم و تعلیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بی جا، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

۱۴. ابن ندیم بغدادی، محمد بن اسحاق ابو یعقوب وراق، فهرست ابن‌الندیم، بی‌تا، تحقیق: رضا تجدد، بی‌جا، بی‌تا.
۱۵. اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، ۱۹۶۳ م، صححه و قدم له و علّق علیه: دکتر محمد جواد مشکور، طهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
۱۶. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ۱۹۸۰ م، تصحیح: هلموت ریتز، بی‌جا، جمعیه المستشرقین الالمانیة، ط الثالثه.
۱۷. بحر العلوم، الفوائد الرجالیة، ۱۳۶۳، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، طهران، مکتبه الصادق.
۱۸. بحرانی، علی بن میثم، النجاه فی القیامه، ۱۴۱۷ ق، مجمع الفکر الاسلامی، قم، مؤسسه الیهادی.
۱۹. بروجردی، علی، طرائف المقال، ۱۴۱۰ ق، تحقیق: سید مهدی رجائی با مقدمه آیه‌الله مرعشی نجفی، اشراف: سید محمود مرعشی، قم، مکتبه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۲۰. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م، تحقیق: محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، المکتبه العصریه.
۲۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی، السنن الکبری، بی‌تا، بی‌جا، دارالفکر.
۲۲. تستری، سید قاضی نورالله، الصوارم المهرقه فی جواب الصواعق المحرقة، ۱۳۶۷، تصحیح: سید جلال‌الدین محدث، تهران، بی‌تا.
۲۳. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ۱۴۱۹ ق: بی‌جا، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
۲۴. جندی، عبدالحلیم، الامام جعفر الصادق علیه‌السلام، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۷۷ م، اشراف: محمد توفیق عویضه، قاهره، المجلس الاعلی للشنون الاسلامیه.
۲۵. حر عاملی، محمد بن الحسن، الفصول المهمه فی اصول الائمه، ۱۴۱۸ ق / ۱۳۷۶، تحقیق و اشراف: محمد بن محمد حسین قائینی، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه‌السلام.
۲۶. _____، وسائل الشیعه (الاسلامیه)، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، تحقیق و تصحیح و تزییل: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط الخامسة.
۲۷. خاقانی، علی، رجال الخاقانی، ۱۴۰۴ ق، سید محمد صادق بحر العلوم، بی‌جا، مکتب الاعلام

- الاسلامی، ط الثانية.
٢٨. خصیبي، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م، بيروت، مؤسسة البلاغ للطباعة و النشر و التوزيع، ط الرابعة.
٢٩. خمینی، روح الله، تحرير الوسیله، بی تا، قم، دارالکتب العلمیه.
٣٠. خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقة الرواه، ١٤١٣ ق / ١٩٩٢ م، بی جا، بی تا، ط الخامسة.
٣١. دیاری بیدگلی، محمدتقی، «داوری در باب تعارض آرای نجاشی و دیگر رجال شناسان مستقدم شيعه»، ١٣٨٤، علوم حدیث، ش ٣٥ و ٣٦.
٣٢. ذهبی، شمس الدین ابو عبدالله، سیر اعلام النبلاء، ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م، اشراف و تخریج: شعيب الأرنؤوط، تحقیق: حسین الاسد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ط التاسعه.
٣٣. _____، میزان الاعتدال، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٣ م، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر.
٣٤. زواری، ابو غالب، تاریخ آل زراره، ١٣٩٩ ق، شرح: سید محمد علی موسوی موحد ابطحی اصفهانی، بی جا، مطبعة ربانی.
٣٥. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، ١٤١٤ ق، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسین، ط الثالثه.
٣٦. سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، بی تا، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، بی جا، بی تا.
٣٧. سید مرتضی، علم الهدی علی بن حسین موسوی بغدادی، الشافی فی الامامه، ١٤١٠ ق، قم، مؤسسة اسماعیلیان، ط الثانيه.
٣٨. شهرستانی، الملل و النحل، بی تا، تحقیق: محمد سید کیلانی (ماجستير من كلية آداب جامعة القاهرة)، بیروت، دارالمعرفة.
٣٩. صدوق، محمد بن علی، الاعتقادات فی دین الامامیه، ١٤١٤ ق / ١٩٩٣ م، تحقیق: عصام عبدالسید، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر و التوزيع، ط الثانيه.
٤٠. _____، علل الشرائع، ١٣٨٥ ق / ١٩٦٦ م، تقدیم: سید محمد صادق بحر العلوم، النجف الأشرف، المكتبة الحیدریه.

۴۱. _____، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۱۴۰۴ ق/ ۱۹۸۴ م، تصحیح و تعلیق و تقدیم: شیخ حسین الاعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۴۲. _____، معانی الاخبار، ۱۳۷۹ ق/ ۱۳۳۸، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۴۳. _____، من لا يحضره الفقيه، بی تا، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۴۴. صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴ ق/ ۱۳۶۲، تصحیح و تعلیق و تقدیم: حاج میرزا حسن کوجه باغی، طهران: منشورات الاعلمی.
۴۵. طبرسی، ابو منصور احمدبن علی بن ابیطالب، الاحتجاج، ۱۳۸۶ ق/ ۱۹۶۶ م، تعلیق و ملاحظات: سید محمدباقر خراسان، النجف الاشرف، دار النعمان للطباعة و النشر.
۴۶. طبرسی، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ م، تقدیم: سید محسن امین عاملی، تحقیق و تعلیق: لجنة من العلماء و المحققين الاخصائيين: بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۴۷. طبری، محمد بن جریر بن رستم (الشیعی)، دلائل الامامة، ۱۴۱۳ ق، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسه البعثة، قم، مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة.
۴۸. طوسی، محمد، اختیار معرفة الرجال، ۱۴۰۴ ق، تصحیح و تعلیق: میر داماد الاسترآبادی، تحقیق: السيد مهدی الرجائی، قم، مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام لاحیاء التراث.
۴۹. _____، الامالی، ۱۴۱۴ ق، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامية مؤسسه البعثة، قم، دار الثقافة للطباعة و النشر و التوزيع.
۵۰. _____، الغيبة، ۱۴۱۱ ق، تحقیق: الشيخ عباد الله الطهرانی، الشيخ علی احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه.
۵۱. _____، الفهرست، شعبان المعظم ۱۴۱۷ ق، تحقیق: جواد قیومی، بی جا، مؤسسة نشر الفقاهه.
۵۲. _____، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴ ش، تحقیق و تعلیق: سید حسن موسوی خراسان، طهران، دار الكتب الإسلامية، ط الثالثه.

۵۳. _____، رجال الطوسی، ۱۴۱۵ ق: تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۴. عقیلی، ضعفاء العقیلی، ۱۴۱۸ ق: تحقیق: دکتر عبدالمعطی اُمنین قلنجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ط الثانية.
۵۵. علامه حلی، حسن بن یوسف بن علی مطهر، الألفین فی إمامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م، الكويت، مكتبة الالفین.
۵۶. _____، خلاصه الاقوال، ۱۴۱۷ ق: تحقیق: شیخ جواد قیومی، بی‌جا، مؤسسه نشر الفقاهه.
۵۷. غفاری، عبدالرسول، شبهة الغلو عند الشیعه، ۱۴۱۵ ق: بیروت، دار الرسول الاکرم، دار المحجة البيضاء.
۵۸. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، بی‌تا، مقدمه: السید محمد مهدی الخرسان، قم، منشورات الرضی.
۵۹. فضل بن شاذان ازدی، الإيضاح، ۱۳۶۳، تحقیق: سید جلال الدین حسینی ارموی المحدث: تهران، دانشگاه تهران.
۶۰. کلینی، محمد بن یعقوب: الکافی، ۱۳۶۳، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، طهران، دار الکتب الاسلامیه، ط الخامسة.
۶۱. لالائی، رزینہ ر.: الفکر الشیعی المبکر تعالیم الامام محمد الباقر، ۲۰۰۴ م، بی‌جا، دار الساقی بالاشتراك مع معهد الدراسات الاسلامیه.
۶۲. مجلسی: محمد باقر، بحار الانوار: ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، بیروت، مؤسسه الوفاء، ط الثانية.
۶۳. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مقدمه‌ای بر فقه شیعه (کلیات و کتابشناسی)، ۱۳۶۳، مترجم: محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۶۴. _____، مکتب در فرایند تکامل، ۱۳۷۵، ترجمه: هاشم ایزد پناه، بی‌جا، بی‌تا.
۶۵. _____، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، دفتر اول، ۱۳۸۳، ترجمه: سید علی قرائی، رسول جعفریان، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران.

۶۶. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم؛ بی‌تا، بیروت، دارالفکر.
۶۷. مظفر، محمد حسین، علم الامام، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۲ م، بیروت، دار الزهراء للطباعة و النشر و التوزيع، ط الثانية.
۶۸. مغنیه، محمد جواد، الشیعة فی المیزان، ۱۳۹۹ ق/ ۱۹۷۹ م، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ط الرابعة.
۶۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان ابن المعلم (الف)، المسائل العکبریة، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م، تحقیق: علی اکبر الهی خراسانی، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر و التوزيع، ط الثانية.
۷۰. _____ (ب)، اوائل المقالات، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م، تحقیق: ابراهیم انصاری، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر و التوزيع، ط الثانية.
۷۱. _____ (ج)، تصحیح اعتقادات الامامیه، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م، تحقیق: حسین درگاه‌هی، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر و التوزيع، ط الثانية.
۷۲. _____ (د)، الفصول المختاره، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م، تحقیق: سید میرعلی شریفی، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر و التوزيع، ط الثانية.
۷۳. نجاشی، احمد بن علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعة المشتهر برجال النجاشی، ۱۴۱۶ ق، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج پنجم.
۷۴. نسائی، سنن النسائی، ۱۳۴۸ ق/ ۱۹۳۰ م، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
۷۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، ۱۴۲۲ ق، تحقیق: فارس حسون کریم، قم، انوار الهدی.
۷۶. وحید بهبهانی، محمد باقر، الفوائد الرجالیة، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی